**مدت: 5/41 دقیقه**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمدلله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

رسیدیم به دلیل پنجم برای اثبات کفائیت. حاصل این دلیل این هست که اگر فرض کردیم که ادله لفظیه داله بر وجوب امر به معروف و نهی از منکر اجمال دارد و از رهگذر خود ادله لفظیه نتوانستیم بفهمیم که وجوب کفایی است یا عینی به حسب اجمال. در این صورت مقتضای اصلی کفائیت است نه به معنای این که کفایی بودن اثبات می‌شود. بلکه به معنای این که همان اثری که بر کفایی بودن هست همان اثر و همان نتیجه در این صورت مترتب می‌شود چون اصل اگر بخواهد کفائیت را اثبات بکند مثبت می‌شود. اثبات کفائیت نمی‌شود اما از نظر عمل طوری می‌توانیم عمل کنیم که اگر واجب ثابت بود واجب کفایی است.

حالا توضیح این مطلب:

توضیح این مطلب این است که اگرچه گفته شده است که اصل در اوامر عینیت است، نه کفائیت. اگر مولی گفته کذا، ظاهرش عینیت است. چرا؟ برای این که مقتضای اطلاقش این است که چه دیگری انجام بدهد، چه دیگری انجام ندهد شما باید انجام بدهید. مقتضای این اطلاق این است که هم در صورت انجام دیگری، هم در صورت عدم انجام دیگری این وجوب، این خواسته از شما هست و این معنایش عینیت است و لذا در علم اصول گفته شده است اصل عینیت است در مقابل کفائیت. و در بحث ما هم عده‌ای برای وجوب عینی به همین اصالة العینیة تمسک کردند ولی این اصل یک اصل تعبدی نیست، یک اصل عقلایی است، یک ظهور حال است. این ظهور در موقعی است که کلام مکتنف نباشد به امری که موجب عدم انعقاد این ظهور بشود. در مانحن فیه دو جهت وجود دارد یا سه جهت وجود دارد که ما نمی‌توانیم اصالة العینیه را قائل بشویم در این جا.

یک، توجه به غرض و هدف از این امر است و فلسفه این امر است. فلسفه این امر این است که این مطلب در خارج تحقق پیدا کند این معروف، یا آن منکر تحقق پیدا نکند. هدف این است، غرض این است. و وقتی غرض این باشد معنا ندارد بر هر فردی بما أنّه أنّه واجب بکنند این را. چون این وجوب می‌شود یک وجوب بی‌مصلحت، بی‌فلسفه، بی‌حکمت. بنابراین با توجه به وجود این جزم به این، یا احتمال بالا و قوی این مطلب این باعث می‌شود که ظهور پیدا نکند در این کلام که از مولی صادر می‌شود در وجوب عینی. و آن مطلبی که قبلاً می‌گفتیم در دلیل عقلی مناقشه می‌کردیم که غرض معلوم نیست منحصر در این باشد شاید اغراض دیگری هم وجود داشته باشد، آن برای جواب به برهان عقلی بود که ایجاد احتمال می‌خواستیم بکنیم. اما در فهم عرفی و این که غفلت از آن‌ها خیلی‌ها دارند از هر کی بپرسی می‌گویند برای چی امر به معروف و نهی از منکر را واجب کرده شارع. همه تعلیلی که توی ذهن‌شان می‌آید همین است برای این که این کار در خارج انجام بشود آن کار انجام نشود. اما این که نفوس ما هم کذا بشود یا چه بشود یا شریعت مندرس نشود، این‌ها احتمالاتی است که بالدقه توی ذهن می‌آید و برای این که برهان عقلی بخواهد اقامه بشود مضر است اما در ذهن عادی مردم آن احتمالات نمی‌آید. آن که ابتدائاً به ذهن مردم می‌آید همین چیزی است که در خیلی از کلمات فقهاء هم هست که برای غرض شارع اصلاً، وجوب امر به معروف و نهی از منکر این است که آن معروف در خارج محقق بشود، آن منکر محقق نشود. چون آن چه که در ذهن عرف عام از این مطلب هست بنابراین مانع می‌شود از این که اطلاق بفهمند و این که چه دیگری انجام بدهد، چه ندهد تو باید انجام بدهی. آن می‌گوید وقتی آن دیگری انجام داد و من هم می‌دانم گفتن من اثر والاتری را ایجاد نمی‌کند. بنابراین این وجود این غرض، این هدف مانع می‌شود از انعقاد اطلاق چون این کلام محفوف بما یحتمل القرینیة است اگر نگوییم قرینه حتماً هست.

سؤال: ؟؟؟

جواب: بله.

این یک نکته.

نکته دوم این است که اشباه و انظار این جور تکالیف مثل تجهیز میت، غسل میت، دفن میت، رو به قلبه کردن میت و امثال و اشباه این‌ها که شبیه است به این از نظر ملاک و غرض وقتی برای متشرعه روشن است که شارع در آن جا به نحو وجوب عینی نخواسته و به نحو وجوب کفایی خواسته این باعث می‌شود که وقتی در آن جا این چنینی هست احتمال این که در این مورد همین طور باشد یک احتمال متوفری می‌شود که حداقل این است که جلوی آن ظهور را می‌گیرد. و به تعبیر دیگر طبع این جور اوامر و نواهی این است که به نحو کفایی باشد نه به نحو وجوب عینی.

مرحوم علامه طباطبایی قدس سره در تفسیر المیزان فرموده است که طبع این جور اوامر اقتضاء می‌کند این مطلب را. حالا عبارت‌شان را هم چیز کرده بودیم... پس این هم جهت دوم.

جهت سوم:

جهت سوم این است که قول به عینیت یک قول غیر معروفی است در بین فقهاء و آن که معروف هست همان قول به کفائیت است ولو بزرگانی از فقهاء مثل محقق حلی که استوانه فقه است عینیت را فرموده اما آن چه که قبل از ایشان، بعد از ایشان و این‌ها است آن وجوب کفایی است.

سؤال: فتوا دادند؟

جواب: به وجوب کفایی فتوا دادند. بله ایشان در متن شرایع فرموده اشبه این است که وجوب عینی است.

سؤال: شهید و شیخ هم....

جواب: بعضی دیگر هم فرمودند بله. ولی این‌ها خیلی نیستند یک چند نفری هستند. شاید تمام کسانی که گفتند وجوب عینی است از عدد انگشتان دو دست فراتر نرود.

این از یک ناحیه. از یک ناحیه دیگر خود این تناسب این مصلحت و این کار با وجوب کفایی است. این‌ها باعث می‌شود که ما احتمال بدهیم که در زمان صدور این روایات و خلاصه ادله داله بر وجوب امر به معروف و نهی از منکر یک قرینه حافه‌ای وجود داشته که از آن می‌فهمیدند که این وجوب وجوب کفایی است و قبلاً گفتیم هم حاج آقا رضا فرمودند، هم شهید صدر فرمودند که در این جور موارد اصالة عدم القرینة جاری نمی‌شود. و ما در این جور موارد نمی‌توانیم اطلاق‌گیری بکنیم اگر احتمال می‌دهیم احتمالی که ؟؟؟ به یک قرائن و شواهدی است، نه همین جور احتمال بدوی و نیشقولی و همین جور بلاشاهد. نه، آن‌ها مانع نمی‌شود از اطلاق در اعراف عقلائیه و بنائات و فهم عقلایی. اما این جور شواهد و قرائن مانع می‌شود از انعقاد اطلاق و جزم به اطلاق. بنابراین در اثر این‌ها ولو قائل به اصالة العینیه هستیم در اوامر و در اصول هم می‌گوییم ظاهر اوامر عینیت است در مقابل کفائیت. اما این‌ها باعث می‌شود که در مانحن فیه به خاطر خصوصیت مقام اوامر وارده به وجوب امر به معروف و نهی از منکر این ظهور در عینیت نداشته باشد. حالا که ظهور در عینیت نداشت اگر بگوییم ظهور در کفائیت اصلاً دارد که خیلی خب، فبها و نعم. که آقای صاحب جواهر قدس سره مایل به این است که بفرماید اصلاً ظهور در ... این اوامر این جا ظهور در این کفائیت بگوییم دارد. ولی اگر گفتیم نه، این ظهور هم ندارد آن طرف را تخریب می‌کند که عینیت باشد، ظهور در عینیت را، اما ظهور در این که احراز کنیم عینیت را خراب می‌کند اما این جور نیست که تثبیت کند کفائیت را، مردد می‌شویم خب اگر این جور شد آن وقت نوبت به این اصل می‌رسد که با اصل بخواهیم. پس آن زمینه برای مراجعه به اصل این است که این ادله لفظیه ما هیچ کدام از این دو تا را اثبات نکند. خب وقتی که حالا شک کردیم که آیا اگر دیگری انجام داد بر من واجب است، خدا تکلیفی به دوش من دارد یا نه؟ خب در این جا برائت جاری می‌کنیم. اگر دیگری انجام داد خدا این را از من خواسته یا نه دیگه خدای متعال نمی‌خواهد؟ خب شک می‌کنیم در وجوب امر به معروف یا نهی از منکر عند اقدام الغیر. اقدام است و مقصودمان از این اقدام فعلاً این است که انجام بدهد. اگر او انجام داد نمی‌دانیم بر ما واجب است یا واجب نیست رفع ما لایعلمون، بنابراین برائت عقلی، برائت شرعی جاری است. خب حکم نمی‌کنیم وجوب ما کفایی است، آن نتیجه را نمی‌خواهیم بگیریم اما مثل این است که کفایی باشد. کفایی هم اگر بود دیگری هم انجام داد لازم نبود ما انجام بدهیم. الان هم دیگری انجام بدهد لازم نیست ما انجام بدهیم.

سؤال: ؟؟؟ شک در ؟؟

جواب: شک در اصل تکلیف دارم.

سؤال: در اصل وجوب که شک ندارم. واجب است امر به معروف. حالا اتیانش بر من هم واجب است یا نه؟ این جا که جای برائت نیست.

جواب: طبق اصول حضرتعالی این جوری است اما این جا ما نمی‌دانیم ....

سؤال: ؟؟؟؟ استصحاب؟؟؟

جواب: اشتمال بیش از این را یقین ندارم. در مقام خود تکلیف شک است نه این که تکلیف روشن است نمی‌دانم خرجت از امتثاله یا نه. اصلاً آن چیزی که خدای متعال بر دوش من دارد می‌آورد آیا عند انجام دیگری هم وجوب به دوش من آورده؟ آن که من می‌دانم این است که اگر دیگری انجام ندهد وجوب به دوش من گذاشته. اما اگر دیگری انجام داد باز وجوب را به دوش من گذاشته، اصلاً شک دارم چنین تکلیفی وجود دارد یا ندارد. شک در اصل تکلیف دارم، نه یک تکلیفی محرز است و می‌دانم حالا نمی‌دانم اطاعتش کردم یا نکردم. این جا شک من برمی‌گردد به حدود خود تکلیف نه تکلیفی که حدودش روشن است، محدد است حالا شک می‌کنم آن تکلیف را انجام دادم یا ندادم. مثل این نیست که... می‌دانم نماز ظهر بر من واجب بوده، حدود و ثغور و همه چیزهایش را می‌دانم اما شک دارم نماز صبح خواندم یا نخواندم؟ خب این جا می‌گوییم اشتغال یقینی یقتضی البرائة الیقینی، باید بخوانی. مگر شارع یک اصلی، یک چیزی بیاید بگوید مثلاً خروج از وقت شد خب قاعده حلیلوت؟؟/ شارع جعل کرده، بگو که خواندی مثلاً. یا اگر شک کردم رکوع کردم یا نکردم، بعد از نماز؟ خب اشتغال یقینی یقتضی البرائة الیقینی. باید دوباره نمازت را بخوانی که یقین کنی رکوع را انجام دادی. خب قاعده فراغ را شارع درست کرده و منت گذاشته و با آن کار را درست کرده. این جاها است که قاعده اشتغال یقینی یقتضی البرائة الیقینی. اما جایی که اشتغال یقینی من اصلاً ندارم، در ظرفی که دیگری انجام داده باشد اشتغالی من دارم؟ پس اول کلام است. سعه و ضیق تکلیف را نمی‌دانم که این تکلیف سعه دارد حتی ظرفی که دیگری هم انجام بدهد می‌گیرد یا این نه، سعه ندارد، پس دوران امر بین اقل و اکثر در خود تکلیف می‌شود. این جا هم خب علی ما بیّن فی محله این جا برائت جاری می‌شود حالا استصحاب هم جاری می‌شود یا نه، این‌ها دیگه بحث‌هایی است مربوط به علم اصول است.

بنابراین اصل به عنوان جامع در این جا اقتضاء می‌کند که اگر دیگری انجام داد بر من لازم نیست چون شک من برمی‌گردد به شک در اصل تکلیف و حدود تکلیف و سعه و ضیق تکلیف، برائت جاری می‌شود.

سؤال: قبل از این که دیگری انجام بدهد بر ما امر به معروف واجب بود دیگه. بعد حالا کسی آمد و انجام داد، من شک می‌کنم، این اشتغال یقینی ؟؟ شک می‌کنم که آیا باز هم بر عهده من هست یا نه؟ ؟؟؟

جواب: این شکی که شما می‌فرمایید از باب این است که نمی‌دانیم حدود و ثغور تکلیف‌تان چه مقدار است. از این باب دارید شک می‌کنید. منشأ شک شما چیه؟ این است که حدود و ثغور آن تکلیف چه مقدار است. وقتی شک شما برمی‌گردد به این که مجعول شارع سعه یا ضیق دارد برائت دارید. منشأ شک شما این است.

سؤال: ؟؟؟

جواب: این‌ها همه شبهاتی که شما می‌فرمایید باید برگردید به بحث اقل و اکثر ارتباطی. آن جا را هنوز تصورش مثل این که درست در ذهن نقش نبسته. این‌ها همه آن جا است و الا شما در اقل و اکثر ارتباطی اصل تکلیف را می‌دانید که یک چیزی هست. چه جور آن جا می‌گویند، چون شک شما برمی‌گردد به سعه و ضیق تکلیف. چون به سعه و ضیق تکلیف برمی‌گردد پس بنابراین برائت دارد دیگه توضیح این‌ها مربوط می‌شود به علم اصول که در موارد ..

سؤال: ؟؟؟ مال قبل از انجام دیگری است ولی این جا بعد از انجام دیگری ؟؟؟

جواب: همان موقع هم که ... قبلش وقتی کلاهم را قاضی می‌کنم می‌گویم اگر آقای زید انجام داد می‌خواهم حساب بکنم باید چه کار کنم. خب اگر کسی انجام نداد که باید بروم انجام بدهم. آن وقت هم حساب می‌کنم که اگر دیگری انجام نداد باید انجام بدهم، می‌بینم برائت دارم لازم نیست. حالا می‌توانم در اثر این آنتریک کنم یک کسی را بگویم برو تو انجام بده تا خودم راحت باشم.

سؤال: این اقل و اکثر ؟؟؟

جواب: از شما سؤال می‌کنم هر جا شک داریم واجب مطلق است یا مشروط است آن جا چیه؟

سؤال: ؟؟؟؟

جواب: اگر شما شک کردید واجب مطلق است یا مشروط است، فتوای شما این است که این جا باید احتیاط کرد؟

سؤال: ؟؟؟

جواب: خب این‌ها همان بحث‌های آن جا است دیگه. شما ببینید بحث‌های برائت را ببینید، بحث‌های علمی‌اش را که چرا می‌گویی. جای این توی بحث اقل و اکثر است که تفصیلات مفصل دارد و خودش یک ماه بحث است. پس بنابراین داریم روی مبانی اصولی حرف می‌زنیم اما این را به عنوان اصول موضوعه داریم می‌پذیریم که در باب اقل و اکثر در این موارد که شک می‌کنیم این واجب ما قید دارد یا قید ندارد، سعه دارد یا ضیق ندارد در حدود و ثغور خود تکلیف داریم شک می‌کنیم این جا قول اکثر محققین و اساتید اصول این است که برائت است و هو الحق فلذا براساس آن مبحث پذیرفته شده اصولی این جا می‌گوییم برائت جاری می‌شود. اما حالا ادله این برائت چیه، مناقشات چیه، جواب آن مناقشات چیه، این‌ها دیگه نکله الی محله.

خب این دلیل پنجم.

فتحصل مما ذکرنا که اگر... آخر و نهایت امر چیه بالاخره؟ این است که به این امر اخیر منجر می‌شود دیگه. اگر آن دلیل‌های قبلی قانع کننده بود که این واجب کفایی است، خیلی خب. اگر نبود دیگه آخر الامر اصل است که اصل هم اقتضاء می‌کند که در نتیجه این وجوب وجوب کفایی باشد.

خب حالا در این جا فروعاتی... بعد از این که واجب را واجب کفایی مفروض شد که هست، فروعاتی را صاحب جواهر قدس سره طرح فرمودند، مرحوم امام هم قدس سره در تحریر الوسیله طرح فرمودند.

اولین فرع این است که خب بنابر وجوب کفایی تارةً ما احراز می‌کنیم که دیگری این واجب کفایی را انجام داده. آن امر کرده، آن نهی کرده. این جا روشن است که وقتی احراز کردیم بالعلم و بالقطع که دیگری انجام داده دیگه از ما ساقط است و ما خیال‌مان راحت است. حالا بحث در این است که اگر علم پیدا نکردیم بلکه حجت پیدا کردیم، اطمینان پیدا کردیم یا این که بیّنه قائم شد یا این که خبر عدل واحد قائم شد، یا خبر ثقه قائم شد به این که ما می‌دانستیم یک منکری دارد انجام می‌شود خدای نکرده، اطمینان داریم که زید امر کرد، یا بیّنه قائم شد که زید امر کرد یا نهی کرد، یا خبر عدل واحد آمد گفت، یا ثقه گفت. آیا این جا می‌توانیم اکتفاء کنیم به اطمینان، به این بیّنه، به این عدل واحد یا نه؟ معمول فقهاء فرمودند بله می‌توانیم. چرا؟ برای این که حجت داریم شرعیه بر این که قید واجب وجود ندارد. قید واجب آن است که دیگری انجام ندهد و این جا حجت شرعی داریم که دیگری انجام داده. بنابراین استناد به آن می‌کنیم و می‌‌توانیم بگوییم ما تکلیفی نداریم.

حالا این جا البته جای تآلیفی هست به حسب این که شما چی را حجت می‌دانید. اطمینان حجت است یا حجت نیست. خب معمول فقهاء فرمودند اطمینان حجت است، چه در احکام، چه در موضوعات. خب پس به اطمینان می‌توانیم اعتماد کنیم که در کلمات گاهی به جای اطمینان می‌‌گویند الظن المتعاقب للعلم. که صاحب جواهر هم در متن جواهر فرموده در این صورت می‌شود که ظن متعاقب للعم، این تعبیر ایشان این است.

امام هم در تحریر الوسیله فرمودند اطمینان پیدا کرد می‌تواند. بعضی بزرگان در حجیت اطمینان مناقشه دارند، اولین کسی که.... من شیخنا الاستاد قدس سره شنیدیم که مناقشه فرموده مرحوم آقا ضیاء در حاشیه عروه است که ایشان در حجیت اطمینان مناقشه فرموده و بعدها هم از معاصرین در کتاب الکافی فی الاصول بعضی از اجله معاصرین ایشان هم در حجیت اطمینان علی الاطلاق به بناء العقلاء مناقشه دارند و اشکال دارند که حالا این چون یک مطلب تقریباً جدیدی است و تنبه به آن خوب هست این را عرض می‌کنیم، مطلب ایشان را. خب اطمینان هست و لکن المشهور بل کادت أن یکون اتفاقیاً این است که اطمینان کفایت می‌کند.

سؤال: ؟؟؟

جواب: حالا امور مهمه که شما می‌گویید یعنی چی مثلاً؟

سؤال: ؟؟؟

جواب: خیلی بیضه اسلام مثلاً باشد حالا ولی امور متعارفه بله.

و هم چنین بینّه هم بله. حجیت بیّنه هم تقریباً می‌توانیم بگوییم که همه قبول دارند الا من شذّ که می‌گوید بینّه فقط در همان فضا هست و عند الحاکم است، این‌ها اقوال شاذه‌ای است. قبول دارند که اثبات موضوعات به بیّنه می‌شود. اما عدل واحد محل کلام است. مرحوم امام عدل واحد را قبول ندارند، فضلاً از ثقه که عادل نباشد آن هم به خاطر روایت مسعدة بن صدقه است که فرموده «َ وَ الْأَشْيَاءُ كُلُّهَا عَلَى هَذَا حَتَّى يَسْتَبِينَ لَكَ غَيْرُ ذَلِكَ أَوْ تَقُومَ بِهِ الْبَيِّنَةُ.» ایشان این بیّنه را در این روایت همان بیّنه شاهدین عدلین معنا می‌کند فلذا می‌گویند ولو سیره عقلاء هم باشد، بناء عقلاء هم باشد به این روایت ردع شده، شارع فرمود نه.

مرحوم آقای خویی بینّه معنای لغوی معنا می‌کند؛ حتی یتسبین یعنی خود به خود روشن بشود یا تقوم به البینّه. یک دلیلی که تبیین کننده است بر آن قائم بشود. خبر ثقه هم وقتی که شما دلیل پیدا کردید می‌شود مصداق بیّنه. عدل واحد هم می‌شود مصداق بیّنه. خب این یک بحث که بحث مهمی است خود این و خیلی اثر دارد که ما عدل واحد را بگوییم حجت است یا حجت نیست، خبر ثقه در موضوعات حجت است یا حجت نیست، تمامش هم بند به همین حرف این روایت است. خب این‌ها دیگه بحث‌هایش سر جای خودش هست، کسانی که در موضوعات قائل هستند به این که به عدل واحد ثابت می‌شود خیلی خب. یا به خبر ثقه ثابت می‌شود، می‌توانند اکتفاء کنند و الا فلا. اجتهاداً أو تقلیداً این طبق ... و اما آیا می‌توانیم به اطمینان؟ حق گفتیم این است که می‌توانیم. ولی بعضی بزرگان معاصر فرمودند ما روایات عدیده داریم که شارع ؟؟؟ اطمینان را ردع کرده. قبول داریم که عقلاء به اطمینان اکتفاء می‌کنند در موضوعات اما شارع آن را ردع کرده.

النصوص الخاصة الظاهرة فی عدم حجیة الاطمینان بخصوصه کالنصوص المتضمنة للبناء علی الطهارة بالتنبیه باحتمالاتٍ بعیدة.

ایشان می‌فرمایند ما در باب طهارت و نجاست روایاتی داریم که سائل می‌آید از امام سؤال می‌کند که به حسب اطمینان عرفی باید گفت نجس است ولی حضرت یک احتمالاتی را ابداع می‌کند که یقین را از بین ببرد. خب یقین ؟؟ آن احتمالاتی که حضرت ایجاد می‌کنند و ابداع می‌کنند مزیل قطع است نه مزیل اطمینان. و حضرت با ابداع آن‌ها می‌فرمایند که نه، استصحاب طهارت بکن یا قاعده طهارت جاری بکن. پس این دلیل است بر این که اطمینان حجت نیست، اگر حجت بود جای قاعده طهارت نبود، جای استصحاب طهارت نبود. حالا آن روایات بعضی‌هایش را عرض می‌کنیم.

مثل قوله(ع) فی موثقه عمار فی من وجد فی إنائه فارة و قد استعمل مائه.

خب این روایت را در فقه بارها و بارها خواندیم این روایت که کسی خلاصه این جور بود که توی منزل‌شان که سابق‌ها این جوری بوده یک منبع کوچک آبی داشتند. از این استفاده می‌کردند هم برای تطهیر و طهارت و نجاست و هم برای طهارت خبثی و هم حدثی. ؟؟؟ لباس‌هایم را با این شستم، وضو گرفتم،‌ غسل کردم، بعد دیدم یک فاره‌ای متسلخه هم هست توی آب است. حالا چند روز هم گذشته. حضرت در آن جا فرمود اگر این را قبلاً دیده بوده و یادش رفته و همه این‌ها کارها را انجام داده تمام آن چیزهایی که این آب به آن اصابت کرده باید بشورد، تمام آن نمازهایی هم که با آن وضو و غسل‌ها خوانده باید اعاده کند. قبلاً دیده بوده این را، فراموش کرده. اما اگر قبلاً ندیده بوده...

«وَ إِنْ كَانَ إِنَّمَا رَآهَا بَعْدَ مَا فَرَغَ مِنْ ذَلِكَ وَ فِعْلِهِ (یعنی بعد فعله) فَلَا يَمَسَّ مِنَ الْمَاءِ شَيْئاً (دیگه از آن آب استفاده نکند اصلاً.) وَ لَيْسَ عَلَيْهِ شَيْ‏ءٌ (اما چیزی به عهده‌اش نیست) لِأَنَّهُ لَا يَعْلَمُ مَتَى سَقَطَتْ فِيهِ...»

چه می‌داند شاید بعداً اصابت شده. خب ایشان می‌گوید این فاره متسلخه که واژگون شده، اعضای آن دگرگون شده این احتمال می‌دهد که چندین دقیقه پیش این جوری شده باشد؟ آدم اطمینان دارد از چند روز پیش بوده، یک مدتی گذشته بر آن. البته آدم یقین ندارد، یک احتمال نیشقولی وجود دارد که مثلاً این یک ماده‌ای را خورده بوده از نظر شیمیایی به مجرد این یک چند دقیقه که توی این افتاده منسلخ شده. خب این احتمال عقلی است، برهانی ما برخلاف این نداریم.

سؤال: ؟؟؟

جواب: حالا آن هم بله. حالا گربه مثلاً... بعد هم یک جایی بوده که گربه رد می‌شده از دهانش افتاده، درِ این هم باز بوده مثلاً یک چنین احتمالاتی مثلاً.

سؤال: ؟؟؟ قبلاً متسلخ شده افتاده داخل آب.

جواب: تسلخ حالا تا چه به معنا باشد. متسلخ یعنی پایش یک طرف باشد، کله‌اش یک طرف باشد.

سؤال: ؟؟؟

جواب: نه، یک وقت تسلخ معنایش این است که خلاصه له شده اما هنوز اجزاء به هم پیوسته است، یک وقت این است که نه اصلاً این‌ها تجزیه شده و... حالا این جا ایشان می‌فرماید...

«ثُمَّ قَالَ لَعَلَّهُ أَنْ يَكُونَ إِنَّمَا سَقَطَتْ فِيهِ تِلْكَ السَّاعَةَ الَّتِي رَآهَا.»

چه می‌داند شاید همان ساعتی که دیده همان موقع ...

سؤال: از باب تسهیل نیست؟

جواب: چرا. ولی دیگه ؟؟؟ از باب تسهیل می‌گوید اطمینان حجت نیست. با این که این جا آدم اطمینان به نجاست دارد، با این که اطمینان به نجاست دارد حضرت می‌فرماید عیب ندارد قاعده طهارت جاری کن، استصحاب طهارت جاری کن بگو این آب پاک است.

سؤال: تسهیل باشد در مورد ما نمی‌آید که.

جواب: یعنی چی؟

سؤال: این جا از باب تسهیل است آن جا ما اطمینان پیدا می‌کنیم کسی که انجام داده... اگر از باب تسهیل باشد آن جا دیگه جاری نمی‌شود.

جواب: نه اطمینان را حجت کرده، حجیت کردن اطمینان از چه بابی است؟ یا اطمینان را حجت نکرده از باب این که گردنگیر شما نشود چیزی.

سؤال: ؟؟؟

جواب: حالا. حالا این یکی. یکی که نیست، این‌ها را مجموعاً ایشان می‌خواهد ضم بکند روایات متعدد را بگوید از آن می‌فهمیم اطمینان حجت ؟؟؟ این یک راه.

«و قوله علیه السلام فی صحیح الزراره فی من رأی فی ثوبه دماً أو منیّاً فی اثناء الصلاة»

توی وسط نماز فی ثوبه منی یا خون دید، فرمود:

«تنقض الصلاة و تعید اذا شککت فی موضعٍ منه ثم رأیته»

اگر در یک موضعی از بدن و لباس شک کردی قبل از نماز، یک نگاهی کردی دیدی نیست. نماز که خواندی توی آن نگاهش کردی، چشمت به آن خورد. خیلی وقت‌ها این جوری می‌شود که می‌فهمی از قبل از نماز بوده این همان نجاستی است که قبل از نماز حدس می‌دی آن را یا مظنون شما بود. اگر این جوری شد خیلی خب تنقض الصلاة و تعید.

«و إن لم تشک»

اما اگر نه، قبل از نماز شک نداشتی.

«ثم رأیته رطباً»

نه جامداً. جامد باشد خب می‌گوید قبل بود.

«ثُمَّ رَأَيْتَهُ رَطْباً قَطَعْتَ وَ غَسَلْتَهُ ثُمَّ بَنَيْتَ عَلَى الصَّلَاةِ فَإِنَّكَ لَا تَدْرِي لَعَلَّهُ شَيْ‏ءٌ أوقَعَ عَلَيْكَ»

خب حالا این بوده. خب حالا دم را یک جوری اما منی را چه جور می‌شود تصور کرد؟ از خودش اگر باشد که خب جنب است، چه جور نمازش را ادامه بدهد؟ و آدم هم نفهمد از خودش هست مثلاً. حالا تا کجای لباس هم باشد. خب حتماً از ؟؟؟ خودش هست. حالا این جور احتمال نیشقولی است که یک نفر مثلاً‌ این جا رد می‌شده یکهو منی ؟؟؟ خب این تصورش خیلی تصور نیشقولی است دیگه. ولی جلوی برهان و یقین صد درصد را می‌گیرد. اما جلوی اطمینان را نمی‌گیرد که. اطمینان دارد مال الان نیست، مال قبل بوده.

سؤال: قسمت اول عبارت...

جواب: دماً أو منیّاً. راجع به هر دو دارد می‌فرماید.

پس این هم نشان می‌دهد اطمینان حجت نیست. با این که آدم این جا اطمینان دارد به این که این قبل از نماز بوده حادث نشده الان، چون حدوث الانی آن یک فرضیه نیشقولی است. اما امام به همین روایت می‌گوید بله قطع که ندارد که. می‌فرماید که لأنّک لاتدری لعله شیءٌ أوقع علیک. می‌گویند از این هم ما می‌فهمیم که اطمینان... با این که این جا از باب نجاست و طهارت است، از باب حکم صلات است که اگر نجاست از قبل بوده، اطمینان داری از قبل بوده مثلاً نماز ؟؟؟

«و مثلها ما یظهر منه التأکید علی الیقین کصحیحة محمد بن مسلم عن احدهما علیهما السلام فِي الَّذِي يَذْكُرُ أَنَّهُ لَمْ يُكَبِّرْ فِي أَوَّلِ صَلَاتِهِ...»

یک کسی یادش می‌آید که من اول نماز تکبیره الاحرام نگفتم.

«فَقَالَ إِذَا اسْتَيْقَنَ أَنَّهُ لَمْ يُكَبِّرْ فَلْيُعِدْ...»

حضرت فرمود که اگر یقین دارد که بله تکبیرة الاحرام نگفته اعاده کند. بعد فرمود:

«وَ لَكِنْ كَيْفَ يَسْتَيْقِنُ.»

چه جور می‌شود آدم یقین پیدا کند. یک احتمال نیشقولی هم توی ذهنش نمی‌آید که شاید من گفتم. «و لکن کیف یستیقن» این تأکید بر یقین که باید یقین پیدا کنی و نفی این که آخه چه جور می‌شود آدم یقین پیدا کند، هزار جور احتمال... ولو احتمال‌های خلاف اطمینانی توی ذهن آدم می‌آید، جلوی یقین را می‌گیرد اما خلاف اطمینان نیست. این را هم ایشان می‌فرماید که باز نشان می‌دهد که اطمینان کفایت نمی‌کند.

یا در صحیحه زراره و بکیر هست:

«عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ: إِذَا اسْتَيْقَنَ أَنَّهُ زَادَ فِي صَلَاتِهِ الْمَكْتُوبَةِ رکعةً، لَمْ يَعْتَدَّ بِهَا، وَ اسْتَقْبَلَ صَلَاتَهُ اسْتِقْبَالًا...»

اگر می‌داند یک رکعت حتماً اضافه کرد به آن نماز نباید اعتداد بورزد و باید نمازش را از اول شروع کند.

«إِذَا كَانَ قَدِ اسْتَيْقَنَ يَقِيناً».

کی؟ آن وقتی که یقین پیدا کند که یک رکعت اضافه کرده. باز این تأکید بر یقین که یقین در جایی است که حتی احتمال نیشقولی خلاف هم نمی‌دهیم. این هم نشان می‌دهد که باز اطمینان...

سؤال: ؟؟؟

جواب: بله، یقین یقین است دیگه. فلسفی و غیر فلسفی ندارد. احتمال خلاف نمی‌دهد.

یا جای دیگه:

«صحیحه مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع- عَنْ رَجُلٍ اسْتَيْقَنَ بَعْدَ مَا صَلَّى الظُّهْرَ أَنَّهُ صَلَّى خَمْساً...»

بعد از نماز یقین پیدا کرده پنج رکعت خوانده.

«قَالَ وَ كَيْفَ اسْتَيْقَنَ...»

آخه چه جور می‌شود آدم یقین پیدا کند. خب خیلی وقت‌ها ؟؟؟؟ یک احتمال نیشقولی، یک چیزی، توی ذهنش هم نمی‌آید. حضرت در صغری دارد اشکال می‌کند. بله اگر کبرای آن مسلّم باشد باید اعاده کنی، آن نماز به درد نمی‌خورد. اما چه جور استیقان پیدا می‌کند. خب آن چیزی که استعجاب دارد یقین است نه اطمینان. اطمینان که خلاف ؟؟؟

روایت بعدی:

«قَالَ هَلْ تَرَى الشَّمْسَ عَلَى مِثْلِهَا فَاشْهَدْ أَوْ دَعْ.»

در مسأله شهادت که کجا ما می‌توانیم برویم شهادت بدهیم؟ حضرت فرمود که اگر خورشید را می‌بینی همین جور دیدی برو شهادت بده و الا ؟؟؟ خب این که آدم مثل خورشید ببیند خیلی شک پیدا می‌شود در خیلی از ؟؟؟ ولی اطمینان پیدا می‌شود آن هم اطمینان عرفی.

امام صادق سلام الله علیه به حسب نقل:

«لَا تَشْهَدَنَّ بِشَهَادَةٍ حَتَّى تَعْرِفَهَا كَمَا تَعْرِفُ كَفَّكَ.»

چه جور کفّ خودت را می‌شناسی که احتمال خلاف اصلاً نمی‌دهی، آن جا برو شهادت بده و الا این هم دارد می‌گوید اطمینان فایده‌ای ندارد. پس توی باب شهادت می‌گوید اطمینان فایده‌ای ندارد، توی باب صلات می‌گوید اطمینان فایده‌ای ندارد. توی باب نجاست و طهارت می‌گوید اطمینان فایده ندارد. از مجموع این‌ها آدم می‌فهمد پس در شرع کأنّ بالاطمینان اکتفاء نمی‌شود و حجت نیست. این فرمایش، آیا این جوابش چیه. فردا ان شاء الله.

**پایان جلسه.**